



ایراندخت نظری - مدرّس

مختلف که برای اشخاص نسبت به اموال حاصل می‌شود» اختصاص داده و در آن از حق مالکیت و حقوق وابسته به آن یاد کرده است. همچنین در مواد ۹۵۶ به بعد، حق تمتع و حق استیفا را تعریف کرده است. در موارد دیگر نیز هر جا که قانونگذار با کلمه «می‌تواند» اختیاری را به اشخاص تفویض کرده، در حقیقت حقی برای ایشان شناخته است؛ مثلاً ماده ۲۷ق.م. با تعریف حیات مباحات، حقی کلی را برای اشخاص مقرر کرده که به آن وسیله افراد می‌توانند اموالی را که ملک دیگری نیست با توجه به مقررات قانونی، تملک کنند.

در مواد مربوط به خانواده و اولاد، موارد بسیاری از اعطای حق دیده می‌شود؛ مثل حق زوجه در مطالبه نفقه یسا حق والدین در حضانت فرزندان.

باید دانست که دارا بودن حق،

خود عمل می‌کند. همین امر سبب پیشگیری از بسیاری مشکلات، دعاوی و خسارات می‌گردد. آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد، تعریف حق و تکلیف و رابطه و تفاوت این دو با یکدیگر است. همچنین تعریفی از حکم ارائه می‌گردد تا با دو مفهوم قبلی مقایسه گردد.

حق

الف) تعریف حق:

گفته شده: «حق اختیاری است که قانون برای فرد شناخته که بتواند عملی را انجام یا آن را ترک نماید.»^۱ حق در این معنا به صورت جمع نیز استعمال شده که به آن «حقوق فردی» هم گفته می‌شود. حق را در این معنا، نباید با حقوق به معنای مقررات حاکم بر اشخاصی که در یک جامعه زندگی می‌کنند، اشتباه گرفت.

قانون مدنی بدون آوردن تعریفی از حق، باب دوم از فصل سوم را به «حقوق

مقدمه

شناسایی حق و تکلیف، رابطه بین این دو و آثار حقوقی مترتب بر آن، یکی از مباحث مهم و زیر بنایی در حقوق محسوب می‌شود. اشخاص در روابط اجتماعی خود این دو کلمه را بسیار به کار می‌برند. هر چند ممکن است به معنای دقیق حقوقی آن واقف نباشند، اما بخوبی درک می‌کنند که دارا بودن حق، امتیازی برای صاحب آن محسوب می‌شود و در مقابل از مفهوم تکلیف، الزام و تعهد را استنباط می‌کنند.

شناخت معنا و مفهوم حق و تکلیف از نظر حقوقی بسیار مهم است؛ زیرا اساس و بنای روابط اجتماعی را حق و تکلیف تشکیل می‌دهد. هنگامی که شخص به حقوق خویش آشنا باشد و تکالیف و الزامات مقرر در قانون را بشناسد، در روابط خویش با دیگران از حدود قانونی تجاوز نکرده و به وظایف

(۱) امامی - دکتر سید حسن: حقوق مدنی، ج ۴،

رابطه‌ای با توانایی اعمال و اجرای آن ندارد؛ چنانکه قانون مدنی نیز تصریح کرده است که هر شخصی با زنده متولد شدن، دارای حق می‌گردد ولی برای اجرای آن باید دارای تسوانایی قانونی باشد که اصطلاحاً بدان حق استیفا می‌گویند.

قانونگذار با دادن حق به صاحب آن، در حقیقت دو اختیار به وی اعطا می‌کند؛ یکی اختیار انجام و اعمال حق و دیگری اختیار عدم انجام و اعمال آن. همین اختیار معنای حق و اساس آن را تشکیل می‌دهد؛ مثلاً شخصی که حق مالکیت دارد، می‌تواند نسبت به ملک خود هر گونه تصرف و دخالت کند؛ همچنانکه می‌تواند هرگز حق خود را اعمال نکند یا شخصی که حق مطالبه نفقه دارد، می‌تواند با اعمال حق خویش، نفقه قانونی را مطالبه کند یا با عدم اعمال آن از حق خویش صرف نظر کند.

تعریف دیگری که توسط بعضی دیگر از حقوقدانان^۱ ارائه شده، چنین است: «حقوق مدنی انسان عبارت است از تواناییهای حقوقی که مقررات هر جامعه برای شخص، در ارتباط با اشخاص دیگر می‌شناسد. بنابر این حقوق مدنی انسان، مانند حقوق سیاسی یکی از انواع حقوق انسان در جامعه است.» این حق همان حق یا اهلیت تمتع است که در مواد ۹۵۶ و ۹۵۹ ق.م. ذکر شده است. همه انسانها جز در موارد استثنای^۲ از حق تمتع بهره‌مند هستند.

حقوق مدنی را می‌توان به «حقوق کلی مدنی» و «حقوق جزئی مدنی» تقسیم کرد. منظور از «حقوق کلی مدنی»، حقوق مدنی شخص بطور کلی و بدون ارتباط با موضوع یا شخص معین است؛ مانند حق ابوت بطور کلی، اما «حق مدنی بطور جزئی» با توجه به شخص و موضوع معین در نظر گرفته می‌شود؛ مثل حق ابوت الف نسبت به ب.

تقسیمات دیگری نیز به اعتبار ارزش حق و زمان اجرا و مدت بقای حق به عمل آمده که ذکر تفصیلی آن از حوصله این مقاله خارج است.^۳

ب) مبنای حق:

مبنای حق قانون است. به عبارت دیگر هر گاه قانون امری را حق بشناسد، می‌توان آن را «حق» اطلاق کرد، در غیر این صورت نمی‌توان برای حق که از موجودات اعتباری است، فرض وجود کرد. همین خصیصه است که حق را از قواعد اخلاقی در جامعه متمایز می‌کند. قواعد اخلاقی مورد عمل و احترام افراد جامعه است. بیشتر مردم نیز بدان عمل می‌کنند و رفتار بر خلاف این قواعد مذموم است. اما تا زمانی که قانون این قواعد را شناسایی نکند، ضمانت اجرای قانونی نخواهند داشت؛ هر چند که معمولاً قانونگذار در تهیه و تدوین قوانین از این قواعد کمک می‌گیرد و قوانین را با توجه به عناصر و عوامل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تدوین

می‌کند.

حقی که به موجب قانون پدید آید، هرگز از بین نمی‌رود، با تحولات اجتماعی تغییر نمی‌کند و با شرایط زمان و مکان متحول نمی‌گردد؛ مگر اینکه قانونگذار، خود ترتیب دیگری اتخاذ کند؛ مثلاً حق مالکیت که به موجب قانون برای اشخاص به وجود می‌آید، یک حق پایدار و دائمی است؛ اما گاهی دولت بنا به مصالح اجتماعی و سیاسی، معامله بعضی کالاها را برای اشخاص ممنوع ساخته و در انحصار خود قرار می‌دهد؛ در این صورت حق مالکیت اشخاص و تصرفات ناشی از آن نسبت به آن کالای خاص از بین می‌رود.

ج) زوال حق:

حقی که به موجب قانون به وجود می‌آید باقی است؛ مگر اینکه به موجب اراده صاحب حق و یا به علت قانونی ساقط شود؛ مثلاً هر گاه در معامله‌ای برای یکی از طرفین حق فسخ بوجود آید، صاحب حق می‌تواند با اسقاط حق خود، یعنی عدم اعمال آن، حق خویش را زایل سازد. در این مورد حق به اراده صاحب آن

(۱) شهیدی - دکتر مهدی: مجموعه مقالات

حقوقی، ص ۱۷۳

(۲) به موجب ماده ۹۶۱ ق.م.، اتباع خارجه حق

تمتع از بعضی حقوق مدنی را ندارند.

(۳) امامی - دکتر سید حسن: حقوق مدنی، ج ۴،

از بین رفته است؛ اما گاه حق به حکم قانون منتفی می‌شود؛ مانند شخص محجور که به علت نقصان عقل در سفاقت، به حکم قانون، حق تصرف در اموال و امور مالی خود را از دست داده است.

همان طور که می‌توان حق را بعد از به وجود آمدن ساقط کرد، می‌توان سقوط آن را در معامله شرط کرد، به نحوی که حق، پس از به وجود آمدن خود به خود زایل گردد؛ مثل اسقاط خیارات که معمولاً در معاملات بخصوص معاملات اموال غیر منقول انجام می‌شود.

شایان ذکر است که تمام حقوق را نمی‌توان از خود سلب کرد. ماده ۹۵۹ ق.م.تصریح می‌کند: «هیچ کس نمی‌تواند بطور کلی حق تمتع و یا حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند.» همچنین به موجب ماده ۹۶۰ این قانون، «هیچ کس نمی‌تواند از خود سلب حرّیت کند و یا در حدودی که مخالف قوانین و یا اخلاق حسنه باشد از استفاده از حرّیت خود صرف نظر کند.»

منظور از حق تمتع یا استیفا بطور کلی، حق اجرای حق بطور کلی و بدون ارتباط با یک موضوع معین و مشخص است؛ اعم از اینکه مصادیق موضوع آن نیز کلی باشد یا جزئی.^۱ مثلاً هیچ کس نمی‌تواند حق کلی مالک شدن را از خود سلب کند، همچنانکه نمی‌تواند حق مالک شدن زمین معینی را از خود اسقاط

کند. بنابر این هرگاه شخصی اعلام کند حق مالکیت یا ازدواج را بطور کلی یا جزئی از خود سلب کرده یا اعلام دارد که برده و بنده است، این اعلام از نظر قانونی معتبر نیست. اما همین شخص می‌تواند اجرای قسمتی از حقوق خود را محدود کند؛ مثلاً می‌تواند تعهد کند که در مدت معینی ملک خود را نفروشد یا با شخص معینی ازدواج نکند.

حال این سؤال مطرح می‌شود که اگر شخصی که اجرای قسمتی از حقوق خویش را محدود کرده، خلاف تعهد خود عمل نکرد، این تخلف از نظر حقوقی چه آثاری دارد؟

در پاسخ می‌توان گفت که چون شخص، حق انجام و اعمال حق را از خود سلب کرده است، هرگاه مبادرت به اجرای موضوع حق کند، مانند کسی است که بدون حسن اقدام به عمل مذکور کرده است و در نتیجه عمل او باطل و بلا اثر است.

باید توجه داشت که هرگاه مدت محدود ساختن اجرای حق، چندان طولانی باشد که عرفاً حق ساقط شده تلقی گردد، این عمل صاحب حق باطل و بی‌اثر است؛ مثل اینکه شخصی برای مدت ۹۰ سال حق فروش خانه‌اش را از خود سلب کند. اسقاط و سلب حق، به اراده صاحب آن است؛ بنابراین ایقاع محسوب می‌شود و پس از اسقاط حق، از بین می‌رود. اما مسکوت گذاردن حق، سبب سقوط آن نمی‌شود ولو اینکه برای

مدت طولانی باشد؛ مثلاً اگر شخصی که در ملک دیگری حق ارتفاق دارد، حق خود را اسقاط کند، حق از بین می‌رود اما اگر از حق خود حتی در دراز مدت نیز استفاده نکند، حق همچنان باقی است و صاحب حق می‌تواند هر زمان بخواهد حق خویش را اعمال کند.

نکته دیگر اینکه در حقوق ایران به موجب قانون مدنی - که در مورد احکام مربوط به طلاق از فقه امامیه پیروی کرده است - حق طلاق با مرد است. این حق قابل انتقال به زن یا شخص دیگر نیست؛ اما مرد می‌تواند برای اجرای این حق خویش به دیگری نمایندگی دهد؛ مثل اینکه زوجه، وکیل زوج در طلاق شود. حتی اینک که به موجب قانون، طلاق یک ایقاع تشریفاتی محسوب می‌شود و نیاز به طی تشریفات دادرسی و صدور گواهی عدم امکان سازش دارد، باز حق طلاق یعنی اجرای این حق با شرایط مقرر در قانون، در انحصار مرد قرار دارد. در مواردی که گواهی عدم امکان سازش به درخواست زوجه، از طرف دادگاه صادر شده و زوج از اجرای این حق به دستور دادگاه استنکاف می‌ورزد یا در موارد دیگر که طلاق به حکم دادگاه انجام می‌شود، باز هم نماینده دادگاه که نماینده حاکم محسوب می‌شود، به وکالت از جانب زوج، صیغه طلاق را جاری می‌سازد.

(الحاکم ولی الممتنع).

تکلیف

الف) تعریف: تکلیف در برابر حق قرار دارد. هر جا تکلیفی بر عهده شخص قرار می‌گیرد، در برابر آن حقی برای دیگری ایجاد می‌شود؛ بنابراین می‌توان گفت: تکلیف عبارت است از الزام شخص به انجام اعمال یا عدم انجام اعمالی که قانون مقرر کرده است. از این نظر می‌توان تکلیف را به تکلیف مثبت و منفی تقسیم کرد.

هر چند که معمولاً "شخص دارای حق با شخص مکلف تفاوت دارد، یعنی حق و تکلیف در آن واحد نسبت به یک شخص محقق نمی‌شود، اما گاه قانون این مورد را ممکن می‌سازد؛ مثلاً ماده ۱۱۶۸ ق.م.مقرر داشته: «نگاهداری اطفال هم حق و هم تکلیف ابویین است.» والدین حق دارند از اطفال خود نگهداری کنند، یعنی هیچ کس نمی‌تواند تا زمانی که مانع قانونی به وجود نیامده است، مانع این حق گردد. از طرف دیگر پدر و مادر مکلفند به این وظیفه عمل کنند؛ یعنی والدین نمی‌توانند بدون عذر و مانع قانونی از نگهداری فرزندان خود سر باز زنند.

نمونه‌های دیگری از تکلیف را می‌توان در مواد ۱۱۷۸، ۱۱۸۵، ۱۱۹۶، ۱۹۹۸ و ۱۱۹۹ یافت.

ب) مبنای تکلیف:

مبنای تکلیف نیز مانند حق، حکم قانون است. هیچ شخصی را نمی‌توان ملزم و مکلف دانست، مگر اینکه قانون تکلیفی را بر عهده او قرار داده باشد. در پاره‌ای موارد، اشخاص به اختیار خود، الزام و تعهدی را بر عهده می‌گیرند؛ مانند الزامات ناشی از قرارداد. در این مورد نیز منشأ اصلی تعهد، قانون است؛ منتها قانون در این مورد، ایجاد التزام و تکلیف را در اختیار و اراده اشخاص قرار داده است و از این نظر، ایجاد تکلیف، خود نوعی حق محسوب می‌شود.

مورد مذکور بر خلاف مواردی است که تکلیف را قانون مستقیماً بر عهده اشخاص قرار داده است؛ مثل تکلیف والدین به نگهداری اطفال یا تکلیف زوج به پرداخت نفقه.

ج) انقضای تکلیف:

هنگامی که تکلیفی به موجب قانون بر عهده شخص قرار گیرد، شخص مکلف به هیچ وجه نمی‌تواند از انجام آن خودداری کند. معمولاً قانون، ضمانت اجرای عدم انجام تکلیف را معین می‌کند و یا اینکه می‌توان آن را از قواعد و اصول کلی حقوقی استنباط کرد؛ مثلاً هر گاه والدین که مکلف به نگهداری فرزند خود هستند، به این تکلیف عمل نکنند، می‌توان الزام ایشان را از دادگاه درخواست کرد.

اما بعضی از تکالیف صرفاً جنبه ارشادی داشته و عدم انجام آن فاقد ضمانت اجراست در این مورد اصولاً" اطلاق تکلیف بر این وظیفه قانونی دشوار به نظر می‌رسد؛ مثلاً ماده ۱۱۷۷ ق.م.ا.ع. اعلام می‌دارد: «طفل باید مطیع ابویین خود بوده و در هر سنی که باشد به آنها احترام بگذارد.» احترام به والدین یک تکلیف کلی است، اما فرزندی که به والدین خود احترام نمی‌گذارد، عملش فاقد ضمانت اجرای حقوق است.

از آنچه گفته شد، معلوم می‌شود که تکلیف بر خلاف حق، قابل اسقاط نیست اما به طور موقت قابل انتقال است؛ مثلاً پدر نمی‌تواند تکلیف نگهداری فرزند را از خود سلب کند اما می‌تواند برای اجرای تکلیف خود موقتاً کودک را به دیگری بسپارد. همچنین هیچ نیرویی جز حکم قانون نمی‌تواند در تکلیف تغییری دهد یا مکلف را معاف سازد. بنابراین این هیچ کس نمی‌تواند تکلیف والدین را در نگهداری فرزند، ساقط یا سلب کند. اما هر گاه والدین مجنون شده یا از نظر اخلاقی (ماده ۱۱۷۳ ق.م.ا.ع.) منحط گردند این تکلیف از ایشان ساقط یا سلب می‌شود.

تعریف و مبنای حکم

حکم عبارت است از وضعیت حقوقی که قانون برای موضوعی - مادی یا حقوقی - معین کرده است؛ مثلاً

وضعیتی که قانون برای معاملات معین کرده حکم اعمال حقوقی است و وضعیتی که برای اعمالی نظیر اتلاف یا تخریب مقرر شده است، حکم اعمال مادی محسوب می‌شود.

حکم به اعتباری خود قانون محسوب می‌شود. به همین دلیل احکام را به قوانین امری یا تفسیری و تخییری تقسیم کرده‌اند.

احکام امری، احکامی هستند که جز با اراده قانونگذار قابل تغییر یا اسقاط نیستند و اراده اشخاص در تغییر آن مؤثر نیست؛ مثلاً لزوم عقد بیع یک حکم امری است؛ بنابر این توافق طرفین بر اینکه عقد بیع جایز باشد، فاقد اثر است. اما تأدیة نقدی ثمن از احکام تخییری است و طرفین عقد می‌توانند بر خلاف آن توافق کنند.

حکم را نباید با تکلیف اشتباه گرفت؛ زیرا همانطور که گفته شد، حکم وضعیت

حقوقی است که قانون معین کرده، در حالی که تکلیف امری است که شخص ملزم به آن شده است. در حقیقت تکلیف از مصادیق حکم است و چون از احکام امری است، قابل اسقاط هم نیست.

بر خلاف حق، حکم قابل اسقاط یا انتقال نیست. تکلیف نیز قابل اسقاط نیست ولی قابل انتقال موقتی است؛ در حالی که هیچ یک از این امور در مورد حکم قابل تصور نیست.

بر خلاف حق که صاحب آن در اعمال یا عدم اجرائیش آزادی دارد در حکم، اشخاص فقط یک توانایی دارند؛ آن هم عمل به حکم است به همان ترتیب که قانون مقرر کرده است.

در خاتمه ذکر دو نکته ضروری است. یکی اینکه حقوق مالی نوعاً قابل انتقال است؛ مثل حق مالکیت که به طرق مقرر در قانون از مالک به شخص دیگری انتقال

می‌یابد. اما حقوق غیر مالی و به عبارت دیگر حقوق وابسته به شخصیت افراد، غیر قابل انتقال است و با مرگ شخص منتفی می‌شود. مثل حق ایوت و زوجیت که نه قابل واگذاری است و نه پس از فوت به ارث منتقل می‌شود. ایسن ترتیب نیز خود نوعی حکم محسوب می‌شود.

دیگر اینکه اعمال و اجرای حق محدود نیست؛ یعنی صاحب حق می‌تواند حق خود را بهر نحو که می‌خواهد اعمال کند؛ مگر اینکه محدودیت قانونی داشته باشد.

همچنین سوء استفاده از حق نیز ممنوع است؛ زیرا به موجب ماده ۴۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، «هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع حقوقی قرار دهد.»

